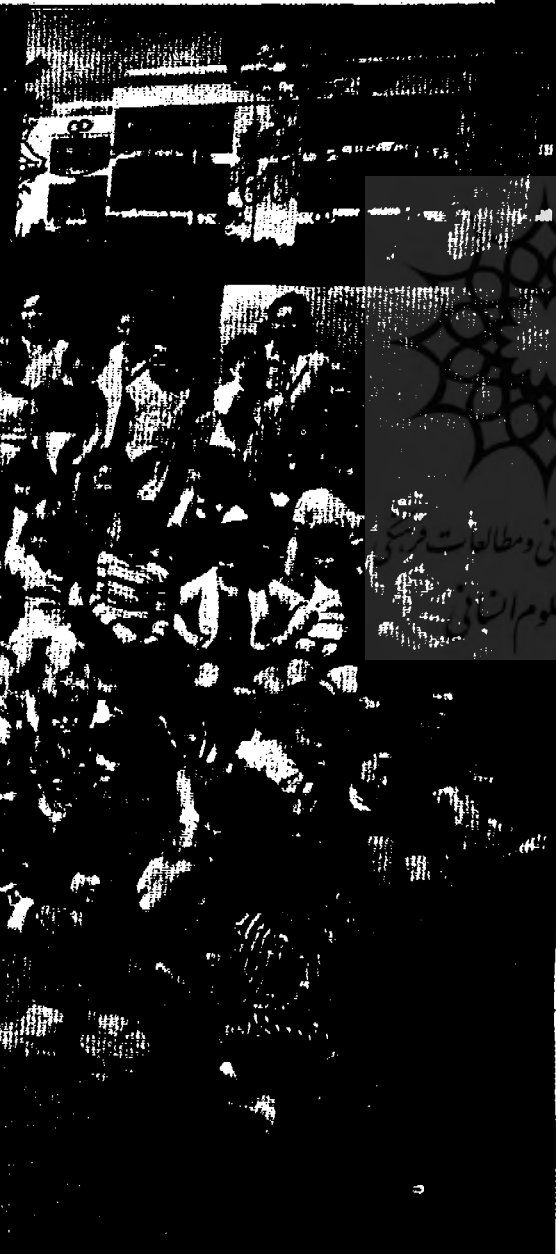


اما درباره مدرسه، آیا وظیفه مدرسه فقط این است، که بهترین شرایط سلامتی فکر را به شاگردانش عرضه نماید، و آیا این تنها وظیفه و کار و کوششی است که باید انجام دهد؟ در این حرفه و شغل چه بسیار والدین و مربیانی، که جرئت ورزیدند، هر آنچه را که در مدارس سنتی انجام میدادند تکرار کنند، ولی در یک لحظه و یا یک پیش آمد، دچار حملات شدید وجدان گردیدند. چرا؟ برای اینکه اجتماع با تمام ضرورتها و نیازهایش، که گاهگاه با نیازها و خواسته های فرد دچار کشمکش و درگیری میگردد، در کنار کودک جای گرفته است. و او مجبور است بدون اینکه خود را بدست شتاب و عجله بسپارد، در همین اجتماع زندگی کند، در همین اجتماع جای خود را پیدا کند، و پیچ و خمهایی که در راهش موجود است، با آرامش و متانت از پیش پای بردارد. از گفت و شنودهای گروه مادرانی، که در انتظارند تا فرزندانشان مهد کودکها و کودکانهای خود را تمام کنند چنین برمی آید، که برای ورود به مدارس بزرگتر، امتحانها، مسابقات ورودی و محدودیت های سنی وجود دارد، چرا، وقتیکه در مدرسه سنتی کودکی را که عقب ماندگی دارد با کودکی که پیشرفته است به استناد اینکه «فلان کودک چون یکسال جلوتر است پس تأمین دارد» در یکجا جمع می کنند، ناراحتی هایی تولید می شود، و دوباره کاریها چند برابر میگردد که در نتیجه نیروی شاگرد در قالب شکست ها مورد تهدید قرار میگیرد. چه شاگردیکه جلوتر است یا اعتماد به اینکسه مطالب درسی را میداند به برنامه ها توجه نمیکند و کم کم بی علاقه میشود همین مسئله موجب عقب ماندگی و شکستش در امتحان میگردد و باید قبول کنیم که شکست، شکست است همانطور که موفقیت، موفقیت.



پندرہ سو چالیس روزی

اجتماع امرتسری



اما در مدارس جدید، آیا روشهای جدید هم سال تحصیلی کودک را دچار مخاطره می‌نماید؟ برای این سؤال بیشتر بوسیله تجربه می‌توان پاسخ یافت تا مسائل تئوری. مثال: دبیرستان «ژونشر» (La Jonchere) گروه کوچک شاگردانش را در سن «عادی» می‌پذیرفت و با روش «عادی» تعلیم میداد و همگی آنها را با صددرصد موفقیت تا درجه دیپلم عالی میرسانید. چرا پیشرفت صددرصد؟ چون این روش بیشتر موجب دلگرمی شاگردانش بود. مطمئناً در حال حاضر شاگردانی که این مدرسه را دیده‌اند خیلی زیاد نیستند، چونکه باکمال تأسف جنک ۱۹۳۹ موجب تعطیل این مدرسه گردید. شاهدی عینی، که این نامزدهای اخذ دیپلم را از سایرین مشخص ساخت، آن راحتی، آرامش و شادابی آنها بود در موقع امتحان.

غالباً مشاهده کرده‌ام، شاگردان، کلاسهای سنتی را برای ورود به کلاسهای جدید ترك میکنند، در صورتیکه عمل متقابل یعنی ترك کلاسهای جدید برای ورود به کلاسهای سنتی حقیقت نداشته و غیرممکن است.

در بررسیهایی که در مورد احساس کودکان در مدارس انجام شده، مشاهده میگردد، که شاگردان گاهگاه اثراتی بسیار عمیق از آنچه که در دوران مدرسه بر آنان گذشته است در ذهن خود نگهداشته‌اند. و با تغییر مدرسه و ورود به مدرسه جدید امکان دارد، نتوانند برابر با اثرات عاطفی که قبلاً ذهنشان را مشغول ساخته و جایی را که مدرسه جدید می‌باید در سیستم‌های درونی آنان اشغال مینماید مقاومت کنند، و منجر به عکس‌العمل‌هایی میگردد، از قبیل تحریکات و تزیاید وابستگی‌ها، که به قصورها و ناهماهنگی‌ها می‌انجامد. و بجای آنکه

بتواند «من» خود را پیدا کنند و مورد استفاده‌اش قرار دهند، خود را بدست تقدیر و سرنوشت میسپارند، و با اصطلاح منتظر پیش آمد میگردند. چرا که اگر یاد نگیریم چگونه خود را اداره و رهبری کنیم آسانتر است بگذاریم اداره‌مان کنند.

قدرت و نیروی ابتکار و رهبری که در کودکان بی‌نهایت گسترده و وسیع است، اگر بکار گرفته نشود بزودی از بین میرود. باید متوجه بود که همین نیروهای ابتکاری هستند که میتوانند بزرگترین خدمت را در زندگی فرد انجام دهند. توجه به زندگی کلانسالان، و تکیه نمیتوانند بر نامه اوقات فراغت خود را تنظیم نمایند، و کاملاً کلافه و ناراحت میشوند روشنگر این مطلب است چرا که، آنها نمیدانند چه میخواهند، آنان بدلیل پرورش و تربیتی که گرفته‌اند قادر به انتخاب کردن نیستند.

کیفیت‌هایی که در اختیار مدارس جدید قرار گرفته است، بهمان اندازه که ارزشمند و ذقیمتند بهمان اندازه هم بر روی دیپلم (مدرک) تأکید نمیکنند. و این همان چیزی است که کمتر کارشان را آشکار ساخته، و مورد توجه قرار میدهد. گو اینکه این مدارس برای کودکان عتب افتاده بوجود نیامده‌اند، و سن متوسط شاگردان هم تقریباً همان است که در کلاسهای مشابه سنتی میباشد، معیناً نتیجه برای این نوع کودکان، مشابه با شاگردان عادی مدارس سنتی است. چون در این مدارس محققاً (دیپلم نمی‌سازند در اینجا «زور و قدرت» مفهومی ندارد) و فقط به آهنگ پیشرفت‌ها احترام میگذارند. شاگردیکه مدت چند سال در میان حرکت‌ها و جنب‌وجوش‌های مدارس سنتی وقت گذاشته است، بهتر میتواند درک کند، که در این مدارس نقائص و این‌سوی و آن‌سوی

گرداندن‌ها، بمراتب کمتر از جاهای دیگر است. و بهمین دلیل هم اضطراب و نگرانیهای خود و والدینش کمتر میگردد.

مارشال «Lyautey» به‌رآننداش دستور میدهد «تند نرویم، عجله نداریم» بنظر میرسد در مورد تحصیل هم همینطور است گاهگاه عجله فاجعه‌سازید. هرگز نمیتوان اطمینان یافت، که در دریافت بعضی از شناسائی‌ها از طرف کودک، شتاب‌زدگی نتیجه مناسب‌داشته باشد. و کودک بتواند این دانسته‌های شتاب‌زده را بطور مناسبی مورد استفاده قرار دهد. گاهگاه تفاوت‌هایی میان دانسته‌های کودکی، که در سن معینی در مدرسه سنتی درس میخواند، و آنکه بمدرسه جدید می‌رود مشاهده میشود. این تفاوتها یک‌جانبه نیست، چون مدرسه جدید، معمولاً بمنابع طبیعی کودک بیشتر از مواد درسی اهمیت میدهد، بطوریکه انسان با مشاهده شاگردانی که از نظریشرفت، یادگیری و احاطه بمواد درسی در بالاترین مرتبه شایستگی قرار گرفته‌اند و در عین حال عده‌ای هم از لحاظ نادانی و بلاهت درست در نقطه مقابل دسته اول جای میگیرند غافلگیر میشود. که اگر پدران و مادران حوصله این‌را داشته باشند که یک دوران سه یا چهارساله را صبر کنند، توازن بمعنی واقعی کلمه، بین هر دو دسته برقرار میشود.

بدون‌شک، در این مدارس، نه به‌وسیله زور و نه به‌دلیل خودخواهی مسئولین، کودک مجبور نمیشود تا خواندن را مثلاً زودتر از تعلیمات دیگر، با برعکس، یاد گرفته و پیش‌بینی کند. برای اینکه وسائل کامل و لازم را در اختیارش گذاشته‌اند، او میتواند از همه این وسائل در لحظه‌ایکه بخواهد، و باصطلاح «سر ذوق» آینه استفاده کند. در عوض در چهارچوب سنتی، تصور نمیکنم این

نوع کارآموزیهای پیش‌رس توصیه شود - چرا که در این مدارس، میل به یادگرفتن، بدلیل مداخله‌های بی‌موقع و بی‌مناسبت در کودک کشته میشود. در شروع، مرجحاً، لازم است بزبان گفتگو بیشتر توجه گردد، و بوسیله تمرین‌های تحرک‌آسبز و برانگیزاننده، فهم و شعور کودک بسوی قضائیکه در آن زیست میکند کشانیده شود - چه بهر دلیل، بعد از شروعی توهّم‌آفرین، خواه در قلمرو نوشتن و یا در زمینه خواندن، کودک با مشکلاتی برابر میشود، که تعلیم و تربیت مجدد را موجب میگردد. و ارزش گذاشتن و توجه بنهایت به آنچه‌هاستیکه بناصرصیح، بعنوان انضباط‌های اختصاصی مدرسه توجیه میشود، سبب بی‌ارزش ساختن انضباط‌های واقعی میگردد. اکثریت مردم به این مطالب معترفند. آمادگی کودک، که از هر جهت بعنوان پایه و اساس آموزش و پرورش وی شناخته میشود، و شایان اهمیت بسزائی میباشد تنها بوسیله «پرورش و تربیت جدید» از آموزشگاه‌های قبل از دبستان این مکتب (پرورش و تربیت جدید) الهام میگیرد - برابر با تحقیقی قدیمی، که بوسیله استاد زازو «Professeur ZAZZO» انجام شده، کودکانی که از مزایای مدارس جدید استفاده نکرده‌اند، به‌نسبت ۲٪ مجبورند، که در دوران تحصیل لااقل یک کلاس را دوباره تجدید کنند، در صورتیکه فقط ۱٪ از شاگردانی که از امکانات مدارس جدید بهره‌ور شده‌اند، مجبور به تجدید یک کلاس خواهندگردید.

اگر یا نوشتن این نتیجه، برای برگزیدگان و برندگان جوایز استعانی مدارس جدید، قانونی تصور کنیم، نه تنها برای روش‌هایی است که سندهای کودک و یا کودکستان‌هایش اعمال میکنند، بلکه غالباً جهت توجیه ابتکارهایی است، که نسبت به پرورش

کودکان ، هر اندازه خردسال تر اعمال میگردد که همین هم باعث استحکام و قدرت کودک میشود . در صورتیکه روشهای سنتی هرچه بیشتر معطوف به کودکان بزرگتری که به امتحانات نزدیکتراند میگردد .

آنان تصور میکنند ، که کودکان بزرگتر بیشتر شبیه بزرگسالان اند ، و به آنها نزدیکتر ، با این تفصیل آیا آنچه میگویند و میشنویم که « امروز بیشتر به کودکان توجیه میشود » واقعیت دارد ؟ آیا این گفته ها صحیح است ؟

مقایسه مسابقات ورزشی ، بین کودکانی که در ابتدای مدرسه رفتن هستند ، اهمیت عاداتی را که بدست آورده اند بخوبی نشان میدهد . گاهی با تنیس بازاری روی می شویم ، که خود بخود این روش را آموخته اند ، و راکت را بد بدست میگیرند ، ولی پیشرفت هایشان چشمگیر است و بسرعت به بالاترین درجه موفقیت میرسند . که اگر بخواهند این اشتباه آنان ( غلط بدست گرفتن راکت ) را تصحیح کنند ، همین تنیس بازان موفق شروع میکنند ، با ازدست دادن مقدار زیادی وقت و قبل از اینکه طرز صحیح راکت بدست گرفتن را بیاموزند مهارت خود را فراموش کرده و ازدست بدهند .

برعکس آنچه که عده زیادی تصور میکنند ، این « پرورش و تربیت جدید » نیست که شاگردانش را بدست سرنوشت رها میسازد ، چون در هیچ روش دیگری جز این روش ، مربی این اندازه به کودک نزدیک نیست ، و این اندازه آمادگی ندارد که پاسخگوی سؤالات او باشد و همه جزئیات و راهنمایی هائیکه لازم دارد در اختیارش قرار دهد . این روش بطور غیر مستقیم ، کودک را در راهی که فکر میکند با ابتکار

و فکر خودش شخصاً انتخاب کرده است ، و احساس میکند که انجام دهنده اش هم خودش میباشد ، رهبری نموده و از سرگردانی کودک جلوگیری مینماید . این نوع سرپرستی یا به عبارت دیگر نشانه گیری ، هنر مربیان است ، و احتمال دارد برای راههایی که باید در نظر گیرند تا بتوانند بهتر سرپرستی کودکان را هدایت کنند ، زحمت زیادتری را متقبل گردند . چون اتخاذ این روشها ، از درس دادن ساده وعادی در کلاسهای سنتی بمراتب مشکل تر است . اتخاذ و اعمال این روشها ، ناشی از ایجاد « محیطی » است که مدارس جدید بعنوان یکی از عناصر اصلی برنامه های پرورشی خویش انتخاب نموده اند .

« اعلامیه عمومی » وقتیکه نتیجه و اهمیت پرورش و تربیت را برپایه این اصل ، یعنی ایجاد محیط مناسب توجیه نموده ، و اصول و مبانی آنرا تشریح مینماید ، روشنگر این مطلب است . بهمین دلیل برای پیشبرد هدفهای خود ، ایجاد محیطی طبیعی و فارغ از هرگونه تصنع و در میان جمع ( نه دور افتاده و تنها ) را توصیه مینماید ، و معتقد است که محیط مدرسه بایستی در ارتباط با زندگی ، بهره گیری از جهان خارج و در ارتباط با خانواده ها خودش را نیرومند نماید ، تا بتواند به نوبه خود ، برای کودکان و شاگردانی که در درون خود میپروراند شایسته و قابل نفوذ باشد . این قسمت مخصوصاً ، پاسخگوی سؤالی است که همین الساعه ، در مورد روش و طریقۀ عمل « پرورش و تربیت جدید » و اسکاناتش ، و توجه به خواسته ها و نیازهای کودک بعنوان یک فرد و خواسته ها و نیازهای اجتماع طرح گردیده و شایان توجه و اهمیت است میباشد . اما مدارس سنتی ، نه مخصوص فرد است و نه به جمع توجه

دارد ، تنها متوجه امتحاناتش ، و رسیدگی به برنامه های امتحانی میباشد ، که بصورت ماشینی وبدون هیچگونه منفعت ( ولی نه بدون نگرانی و اضطراب ) کمابیش بخوبی بگذرند . اگر بقیعت این باشد که بعد از گذراندن امتحانات شاگردان مانند سربازان دشت مارانج « Maratdon » شکسته و خرد شده باشند .

ما ادعا نمیکنیم ، که این دورنمای تاریک توجیه کننده واقیعت های روزمره و عادی است ، این تصویر معرف موقعیتی است ، در بینهایت . تابلوهائیت از زندگی کودکان ، که هر چه نشان بالاتر می رود سست تر و ضعیف تر میشوند ، وغالباً هم از دیدگاه ما دور میمانند . زیرا در زندگی درجات و مراتب متعدد و گوناگون وجود دارد . خوشبختانه یافت میشوند شاگردانی که فرق نمیکند با کدام روش تحصیل میکنند ، « با میل و رغبت یا با زور » و هم در امتحانات « با زور » و هم در زندگی « با میل و رغبت » توفیق حاصل میکنند . شاید بتوان گفت ، که این نوع شاگردان اصولاً به پرورش و تربیت احتیاج ندارند . ولی متأسفانه تعداد آنان زیاد نیست و بهر حال بایستی بفکر آن دسته از شاگردان بود ، آنها که نمرات و امتحانات - غالباً نیرویشان را میگیرد ، بصورتی که از ادامه تحصیل باز میمانند .

بهمین دلیل « اعلامیه عمومی » از سربیان میخواهد ، و به آنان توصیه میکند ، تا همگی گوش کنند ، تا با « شناخت روشهای پرورشی به هر یک از شاگردان ، وسائل و موقعیتهائی برای پیشرفت و موقعیت اعطا نمایند »

و بر عکس روشهائی را که زیر این عناوین « این شاگردان نمیتوانند برسند و



مطالعات فرسنگی

زائد هستند ، پس باید حذف شوند » و فقط به شکست آنان تکیه می کنند با صراحت رد نمایند . در مدارس جدید ، مربی ، پرورش و تربیتی که بر پایه و اساس همکاری و همکاری بنا شده باشد بر هر روش پرورش و تربیتی دیگر که شالوده اش رقابت باشد ترجیح میدهد . در « پرورش و تربیت جدید » کارهای فردی و رقابت ها ، جای شان را به روحیه جمعی داده ، و گرایش به کارهای گروهی چه در نزد کودکان ، چه

در خانواده ، و چه از نظر مربیان مطرح می باشد . مسئله دیگری که مربی در این مدارس مورد توجه خاص قرار میدهد ، مسئله امتحانات است ، که بطور تحقیق در شکل فعلی مدارس سنتی ، توجیه برنامه هایش بسیار مشکل ، و برای قدرت شاگردان نامناسب می باشد . در این مورد تقاضاها و گفتگوهائی بگوش میرسد « امتحانات بایستی ، بنا بر پرورش و تربیت واقعی تعیین شوند ، و نباید مانعی در راه توسعه و پیشرفت فرهنگ کودک ایجاد نمایند » این تقاضاها بصورت های زیر با سازمان آموزشی ما نزدیک میشود :

الف - شکل های تساهله امتحانات بایستی تحقیق و بررسی شده باشد « برای اینکه منحصرأً دانش مدرسه ای را بطفیل اسکانات خارجی اندازه نزنند بایستی کلیه آراء و قضاوت ها در باره مجموعه شناسائی های کودک کنترل و محاسبه شوند .

ب - قضاوت های گروهی معلمان ، بایستی نقش قاطع تر و ورزیده تر در ارزشیابی میان کارهای کودکان داشته باشد ، باید شاگرد را یاری دهند ، تا بتواند بطور مشخص جهت یابی کند ، و وسائلی در اختیارش گذارند تا در راهی که به شکست و

ناکامی او منجر میشود کشیده نشود . روشهای جدید بر این مسئله تکیه میکند ، که باید شاگرد را راهنمایی کنند تا بتواند راه زندگی اش را بیابد ، نه آنکه راه و روشی را برابر با میل یا برناسه خود به او تحویل نمایند اینجا اصولی را بدست می آوریم که میخواهد شاگرد را هر چه باشد ، در مرکز پرورش و تربیتی قرار دهد مطابق با توانائیهایش تا بتواند سرنوشت و مقدراتش را خودش تعیین نماید .

روشن است : اگر مدرسه برای کمک به کودک ایجاد شده ، باید کمکش کند ، باید او را حمایت نماید ، باید او را روشن سازد . مدرسه برای این نیست که کودک این موجود حقیقی و قابل انعطاف را در سنی این اندازه شیرین و حالتی چنین ملایم ، که راهی غیر قابل برگشت در مقابل دارد ، گاهگاه بدلالتی کمابیش مورد تصدیق و قبول بزرگسالان ، از خود جدایش سازند یا جایش را تصاحب کنند ، و یا او را مستبدانه راهنمایی نمایند .

غالباً مشاهده میشود ، گروه ها و نهضت هائیکه « خود را بعنوان طرفداران پرورش و تربیت » معرفی میکنند ، و تکیه از مدارس خود خارج میشوند تا « ادعای عامه و دست جمعی » خود را بگوشها برسانند ، در حد بسیار زیادی صدایشان با صدای « انجمن طرفداران از حمایت جوانان مدرسه رو » که با قدرت فزاینده ای چه در بولتن ها و چه در کتابشان به « دوباره سازی مدرسه » Rebatir l'école اثریکه بوسیله مارسل باتاین « Marcel Bataillon » و فرانسوا والتر « Francois Walter » و خود سن که افتخار داره نفر سوم باشم دکتر آندره برژ « Dr Anbré Berg » بند گردید ، مخلوط

میشود از لحظه‌ایکه « حمایت از جوانان » بعنوان هدف توجیه میگردد ، نوعی منطقی و تفکر حکمفرما میشود ، که بدون شک ممکن نیست بتوان در کارها بسرعت از سر آن گذشت ، و باید امیدوار بود ، که این طرز تفکر و روش منطقی بتواند الهام بخش تحولاتی باشد که آموزش و پرورش در آینده از آن برخوردار شود .

از طرفی اگر قرار بشود « مدارس جدید » در انطباق خود با سازمان آموزش فعلی ، در بعضی مسائل دچار مشکلاتی شود ، نباید اجباراً و ناگزیر این مدارس را متهم و رآکب قلمداد کرد . چه غالباً برنامه این سازمانها بصورت دستوری تدوین شده ، و مخصوصاً با نزدیک شدن امتحانات بهر قیمت و با هر امتیازی بر مشکلاتشان فائق میشوند . ولی آیا اگر امتحانات بخودی خود و با روش زندگی تطبیق داده شوند ، باز هم این انحصارها و امتیازها ضروری و لازم اند ؟ در هر حال و هر صورت مگر این زندگی نیست که باید مقدم بر همه چیز یعنی ( امتحانات ) باشد ؟

در جریان مذاکرات درباره « دوباره سازی مدرسه » « Robotir l'ecole » که در مجلس ملی جریان داشت ، یکی از وکلای میخواست از چیزهاییکه بر علیه اصول و ارجحیت تشکیل یافتن « Formatiom » که بعنوان پایه و اساس پرورش ، بوسیله « جمعیت حمایت از جوانان و مدرسه‌رو » و گروهها و نهضت‌هاییکه خود را بعنوان « طرفداران پرورش و تربیت جدید » معرفی میکردند دفاع نماید ، بحث و مشاجره‌ای به این شکل بوجود آورد « آرزو میکردم اگر بیمار بودم پزشک معالج من شناسائی‌های زیادی درباره بیماریها میداشت » در حالیکه

مشاهده میشود ، گوینده هرگز به نکات اصلی که عبارت است از « پزشک بایستی خوب قضاوت کند ، شمش مشاهده و تشخیص و مراقبتی هرچه دقیق‌تر داشته باشد » توجه نداشته و در این موارد کاملاً بی تفاوت مانده بود . او وقتی هم که معترض بود ، باز بطور کلی صحبت نمی‌کرد ، همانطور که درباره آموزش و پرورش « کودک و نوجوان » بطور اعم گفتگو میکنند در آموزش مخصوص حرفه‌ای هم همین رویه اعمال می‌گردد و بجای آنکه منطبق و برابر با استعدادها و قابلیت‌های هر کدام از کودکان باشد ، بدلیل آنکه بطور اعم و کلی درباره آن عمل میگردد ، دچار نابسامانی‌ها و اشتباه‌ها ، و اختلاط و امتزاج‌ها میگردد . شناسائی‌های لازم برای یک پزشک ، یا یک مهندس ، در کلاس‌هاییکه شرکت میکنند بدست نمی‌آید ، بلکه بعداً در سنی که شخصیت آنان متشکل گردید بایستی فراهم شود . یعنی در همان موقع که باید بشغل و حرفه خودشان بپردازند و آنکه « ارجحیت تشکیل » فرد مستلزم اطلاعات و مشاهدات کافی میباشد . بایستی حتماً قبول کنند و تشخیص بدهند : قسمت اعظم اطلاعاتیکه در کلاسها بدست شاگردان میرسد در یوته فراموشی قرار میگیرند . چون بطور قطع شاگردان موقعیتی برای تمرین کردن و بکار گرفتن این اطلاعات در زندگی خود بدست نمی‌آورند . البته این بمعنی آن نیست که آنها کاملاً بی فایده هستند ، چه اگر علت و انگیزه آموزش تعیین گردد ، و آنگاه در جهت علت و انگیزه تعیین شده بیه ذهن و روح شاگرد مجال تمرین داده شود شکل پذیرد در حلاء ایجاد نمیشود . پس بهمین سبب باید توجه داشت که « تشکیل »



« Formation » بخودی خود بعنوان پایه و اساس بحساب میآید ، وقتیکه این حقیقت تفهیم شد ، آنوقت غالب اطلاعات «مواد درسی» قربانیهای اصلی شناخته میشوند ، مخصوصاً «اگر با زور و جبر و برخلاف میل شاگرد به او تحمیل کردند . «نمونه حرکت خشک و غیرقابل فهم ولی سمبولیک چند نفر دانش آوزی که به اخذ دیپلم نهائی نائل شده بودند، وموقیعت خودشان را جشن میگرفتند .

این جشن باین صورت درآمده بود ، که در پرتاب کردن لغت نامه های لاتین خود «چیزیکه هرگز بکارشان نمیخورد» در رودخانه سن یا هنرهد دیگری که به سبز لشان نزدیک تر بود بریکدیگر پشی می گرفتند . یک چنین تظاهراتی شاهد و گویای اسباب و خواسته هائی است سبالغه آمیز و تأسف بار ، یا بعبارت دیگر «شستشوی مغزی» که به شخص اجازه فکر کردن میدهد : آياشناسائی- هائیکه با ذوق و شوق زیاد یا کم ولی با رضایت خاطر شخص بدست آید هرگز بصورت چنین طغیان و خشونت هائی نسبت به وسائل بی گناه شناسائی منجر میگردد؟ وآیا میتوان این مطلب و نظایرش را ندیده گرفت و یا فراموش کرد ؟

گاهی به «پرورش و تربیت جدید» حمله میشود ، که برای تمرین های حافظه ای و سواس و نگرانی کافی ندارد . این وسواس و نگرانی ، با مهارت و تربیتی خاص ، در بررسی و تعیین و تشیت افزارها و وسائل کارهای دستی شاگردان برای تمرین حافظه در نظر گرفته شده است و بعلاوه ثابت گردیده است ، که حافظه توسعه پیدا میکند و تقویت میشود ، اگر اضافه از ظرفیت به او تحمیل

نشود . اما یکی از سدیدان سدارس جدید در این مورد سراسطمن ساخت ، به این صورت ، درمقایسه بین شاگردانی که از مدرسه او برای تمرین مسائل مذهبی میروند ، و بایستی درسها را حفظ کنند ، باشاگردانی که با روشهای سنتی آموزش می بینند و خود را به «تمرین حافظه» مشغول میدارند، تفاوتی چشم گیر ملاحظه میشود . چه بخوبی معلوم گردیده که گروه اول مطالب را بهتر وآسانتر میتوانند حفظ کنند . این حالت ، برای شاگردان مدارس سنتی بدون شک ، معلول تحمل روشهای سبالغه آمیز و مخصوصاً بی فایده و اثربست که بجای تقویت و تمرین حافظه اضطراب و نگرانی نصیبشان میکند . مشاهده میشود بسیاری از این جوانان مضطرب ، چون جرئت نمیکند به هوش و لیاقتشان در برگزاری امتحانات متکی شوند ، سعی در جذب و حفظ حداکثر از شناسائی ها و دانستنیها کرده ، و در جستجوی امنیت وآرامشی او هام- آمیز خود را از بین میبرند . مثل : آنانکه «لقمه را یک مرتبه می بلعند» طبیعتاً غذای آنها بدون آنکه جویده شود ، نمیتواند یکسان و برابر و قابل هضم گردد . حال باید اگر واقعاً لازم شود ، یکی از این دو مسئله «حافظه» و «هوش و استعداد» قربانی شود کدام یک ارجحیت دارد .....

بهتر است حافظه قربانی هوش و کارائی شود ، یا هوش و استعداد فدای حافظه ؟ بنظر من راه حل اولی ارجح است : اما باید توجه داشت ، که حافظه ای هوشیار وجود دارد ، که میتوان گفت بدان وسیله فرد میتواند به هوش و استعداد های خود دست یابد و این آن چیز است که نمیتواند «پرورش و تربیت جدید» را متهم به فراموش کردنش سازند .